بسم الله الرحمن الرحیم

سفر یقین

چرا باید آفریدگاری وجود داشته باشد؟

تهیه‌شده در: «رد شبهات ملحدین»

14

سلسله مقالات «سفر یقین»

در دو حلقه‌ی گذشته بیان شد که همه‌ی هستی دلیل وجود آفریدگار است! چرا که این همه مخلوقات و موجودات را با این همه اتقان باید کسی آفریده باشد. همچنان بیان کردیم که وجود مخلوقات، برای کسی که قلب سالم و عقل سلیم داشته باشد، دلیل قطعی و یقینی برای وجود الله است. نیز بیان شد که مناقشه‌ی شبهات پیرامون وجود الله، بخشی از دلیل نیست...

د. إياد قنيبي | أبو زينب محمد بهرامي



no-atheism.net | no_atheism | fb/islamway1434 | no_atheism | aparat/asteira

السلام علیکم
در دو قسمتِ گذشته، بیان شد که همه‌ی هستی دلیل وجود آفریدگار است،
چراکه این همه مخلوقات و موجودات را با این همه اتقان، باید کسی آفریده باشد.
همچنان بیان کردیم که وجود مخلوقات، برای کسی که قلب سالم و عقل سلیم داشته باشد، دلیل قطعی و یقینی برای وجود باری‌تعالی است.
نیز بیان شد که مناقشه‌ی شبهاتِ پیرامون وجود اللّه، بخشی از دلیل نیست، و اگر کسی هنگامِ مناقشه‌ی آن‌ها سختی و پیچیدگی احساس می‌کند، بداند که این پیچیدگی، نتیجه‌ی دشواری توضیح واضحات، برای کسی است که مسلمات را انکار می‌کند، «نه برای این‌که اثبات وجودِ اللّه مسأله‌ای پیچیده و دشواری است».

شاید کسی که "شک" دارد بگوید: «شما از وجود مخلوقات و اِتقانِ آفرینش آن‌ها، وجود آفریدگار را ثابت می‌کنید، فعلاً بحث اتقان (استواری و تحیکم) آفرینش را کنار بگذارید.

شبهه می‌گوید:
«اساساً چرا باید هستی و موجودات، خالق و آفریدگاری داشته باشد؟!
این فرضیه‌ای است که هیچ دلیلی برای تأیید آن وجود ندارد.
درست است که در حال حاضر علّت و سبب آغاز آفرینش را در روی زمین نمی‌دانیم،
امّا چه بسا علم در آینده علّت و چگونگی آن را کشف کند،
پس به جای این‌که فرض را بر وجودِ آفریدگار بگذارید و خود را از تفکر راحت کنید،
سبب علمی آغاز دنیا و زندگی را جستوجو کنید».

در پاسخ می‌گوییم: مسأله‌ای نیست، درحال حاضر، از مسأله‌ی اتقان و اینکه این نظامِ منظم و دقیق باید آفریدگار دانا و توانا و حکیمی داشته باشد، صرف نظر می‌کنیم و با شما مسأله‌ی ایجاد را بررسی می‌کنیم.
شبهه‌افکن می‌گوید؛ «نه! این دلیل نیست و برای من از «قال اللّه/ اللّه میفرماید» دلیل نیاورید. من اصلاً به وجود اللّه باور ندارم!»

پاسخ:
من از حجّت و برهانی که در سخن اللّه نهفته است، استفاده می‌کنم.

می‌دانم که شما به «قال اللّٰه» اعتراف نمی‌کنید، این عبارت را (قال اللّٰه) برای من بگذارید و با من پیرامون دلیل عقلی‌ای که در سخنانی که من آن‌ها را سخنان اللّٰه می‌دانم، مناقشه کنید.
درست است؟

اللّٰه متعال می‌فرماید:
{أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ* أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ}
آیا آن‌ها از هیچ (و بدون آفریننده)، آفریده شده‌اند، یا خود خالق (خویش) اند. آیا آن‌ها آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟! (خیر) بلکه آن‌ها یقین نمی‌کنند.
[طور: ۳۶_۳۵]

«أَمْ خُلِقُوا»، ای انسان! چه کسی تو را آفریده است؟!
به این معنا که چه کسی تو را پس از آنکه موجود نبودی، هستی بخشیده است؟

چند احتمال پیرامون "وجود شما" مطرح است؟
اوّل: اینکه عدم (یا هیچ)، تو را آفریده است!
دوّم: اینکه خودت خود را آفریده باشی!
سوّم: کسی دیگری تو را آفریده باشد.
دو احتمال نخست، بدیهی‌البطلان است.
چرا که عدم، نمی‌تواند چیزی را خلق کند، و تو ای انسان پس از آنکه آفریده شده‌ای، نمی‌توانی یک روز به عمر خود بیفزایی و نه هم میتوانی از پیری و مرگ خود جلوگیری کنی، این در حالی است که جسم و عقلت کامل است، پس زمانی که چیزی نبودی چگونه ممکن است که خود را از عدم بیافرینی؟!
با این حساب، تنها گزینه‌ی باقی مانده، گزینه‌ی سوّم است و آن اینکه کسی غیر از انسان، انسان را آفریده باشد.
شاید بگویید: من از اسپرم پدر و تخمک مادرم آفریده شده‌ام.
مشکلی نیست، می‌پرسیم: این سبب را چه کسی آفریده است؟

شاید بگویید: «اینگونه به نتیجه نمی‌رسیم! با ادامه‌ی این بحث، شما به آدم می‌رسید و می‌گویید آدم را اللّٰه آفریده است و من می‌گویم در نتیجه‌ی تکامل بشر پدید آمده است».

امّا خیر، منتظر باشید! هر تفسیری برای پیدایش جنس بشری، مطرح شود، در نهایت باید این سلسله در حدی معیّن متوقف شود. حتیٰ اگر در تشخیص این حد اختلاف نظر داشته باشیم،
"در وجود این حد یا همان نقطه‌ی آغاز تردیدی نیست."
امکان ندارد اسباب سلسله‌وار و یکی پس از دیگری تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد.
این محال است.
اگر بگویید؛ چرا تسلسل می‌تواند تا بی‌نهایت محال و غیرممکن باشد؟!

مشکل شما همین است که بدیهیّات عقلی را نمی‌پذیرید و به ضروریاتی را که نیاز به اثبات ندارد، تسلیم نمی‌شوید.
تسلسل محال است، چرا که پذیرفتن تسلسل منتج به این می‌شود که هیچ کاری در جهان نیفتد!

امّا چگونه؟!
با یک مثال این مسأله را توضیح می‌دهم:
فرض کنید که قرار است یک زندانی از بند اسارت رها شود.
سرباز پاسبانِ اسیر می‌گوید: «تا رئیسم فرمان ندهد، هرگز او را آزاد نخواهم کرد»،
رئیسش بگوید: «امکان ندارد این فرمان را صادر کنم تا اینکه رئیسم مرا به این کار دستور ندهد»،
رئیسِ رئیس نیز چنین بگوید، تا بی‌نهایت
با این حال، امکان ندارد این اسیر از بند رها شود...

نویسنده: دکتر اِیاد قُنیبی
تهیه‌شده در: «رد شبهات ملحدین»